



در بارانداز- الیا کارزان -۱۹۵۴

تری (مارلون براندو): اون شب یادت میاد تو سالن بوکس، وقتی داشتم آماده می‌شدم، اومدی و گفتی، بچه، امشب شب تو نیست... ما رو خریدند... یادت میاد؟ اون شب می‌تونستم ویلسون رو له و لورده کنم. خب چی شد؟ اون مقام قهرمانی رو کسب کرد و من چی گیرم اومد؟ تو برادر من بودی چارلی، تو باید به من اهمیت می‌دادی تا من مجبور نشم به خاطر به مشت پول بی‌ارزش این کار رو بکنم... . چارلی (راد استایگر): من برات چند تا شرت‌بندی کرده بودم... .

تری: چرا نمی‌فهمی! من می‌تونستم برازندگی داشته باشم. می‌تونستم یه مدعی باشم. می‌تونستم برای خودم کسی باشم، به جای مفت خورِ ول‌گردی که حالا هستم.



چند روزی است در سفر در وین اقامت دارم. در فاصله‌های اندک با محل مذاکرات ایدمدت در آستانه به نتیجه نرسیدن. هیچ‌گونه کنجکاوی و انگیزه‌ای ندارم که بدانم نتیجه مذاکرات به کجا خواهد انجامید. حتی پیش از آنکه سیاست‌گذار برنامه‌های اقتصادی کشور بفرماید مردم تصور نکنند پس از توافق در باغ سبزی به رویشان باز خواهد شد، این را خودمان هم می‌دانستیم و می‌دانیم که در برخی امور دخالت جایز نیست. در واقع در طول سفر به نکات دیگری توجه داشته‌ام. روز ورودم به قاره سبز مصادف بود با کاهش گرمای کلافاکننده تابستانی متفاوت. برگ‌های درختان شاه‌بلوط از لبه‌ها زرد و پلاسیده بود و برگ‌های درختان بلوط و خصوصا زیرفون سبز و شاداب بود. این را خودم همم در تهران خودمان آزموده‌ام.

درحالی‌که با تغییرات اقلیمی و آلودگی هوا و نیاز به آب، درختان چنار بومی افسرده و خشک می‌شوند و شاه‌بلوط در باغچه خودم با همه مراقبت‌ها جان نمی‌گیرد، درختان بلوط زاگرسی و خیابان و کوچه ما شاداب هستند! و کسی به فکر تغییر سیاست درختی شهر نیست، یکی، دو روز بعد که در اروپا باران بسیار بارید، درختان حتی با آن برگ‌های لبه‌سوخته شاداب شدند. در این میان خبر بی‌آبی در همدان در دامنه الوند دردآور بود. در وین برای دانوب کانال‌های فرعی و یک کانال ذخیره ساخته‌اند که سیل بزرگی را هم به خود جذب کند. به این می‌اندیشیدم که سیاست اصلی این است که یک کشور با افزایش فزاینده و تشویقی جمعیت چگونه باید با پیش‌بینی کشودن کانال‌های جدید و ذخیره برای مسائل آینده‌اش ناگهان با شگفتی غافلگیر نشود. اگر دریاچه ارومیه خشک می‌شود فقط خشک سالی نیست. وقتی جمعیت طی صد سال هشتت برابر شده است فقط مصرف آب کشاورزی و خانگی بیش از ۱۰ برابر می‌شود. تازه صد سال پیش که مصرف آب صنعتی نداشتیم!

آیا در این شرایط و با وخامت مشابه در ترکیه، عراق و افغانستان، هیرمند، دجله، هورالعظیم و هامون نیز خشک نخواهند شد؟ آیا می‌توان حبابه تولید غذایی جمعیت فزاینده را به حبابه دریاچه و هور اختصاص داد؟ آیا باید برای دریاچه و هور خشکیده فکر دیگری کرد و اینها را ازدست‌رفته ندانست! افغانستان، پاکستان و ترکیه نیز مشکلات مشابهی دارند و چون اغلب برای حل آن برنامه‌ای سنجدیده ندارند برای مقابله با آن به سیاست خطرناک جنگ برای «فضای حیاتی» در سرزمین‌های همسایه می‌اندیشند. وقتی روسیه برای دفاع از جدایی‌طلبی روس‌های اوکراین به آن کشور تجاوز می‌کند و به خاطر گرفتاری در جنگ فرسایشی در راه امپراتوری روسی با اعزام نیروهای پاسدار صلح خود از ارمنستان به جبهه اوکراین پشت ارمنستان را خالی می‌کند، اردوغان و علی‌اف نیز فیلشان یاد امپراتوری ترکستان می‌کند!

در سرزمین ما نیز که به جای برنامه حل مسائل آب و درخت و آینده و آرامش گمشده، در فکر انجام ماموریتی دیگر است، چگونه می‌توان به برجامی دلخوش بود که نوید سیاست‌گذارانش دلخوش‌نبودن به آن است. سپس دلخوش هم نباشید که به فرض اعلام امضاشدن توافق، مردم برای شادمانی به خیابان‌ها سرازیر شوند و صندوق‌های انتخاباتی را با امیدهای واهی انباشته کنند. به دنبال آب و درخت و شاشید که اکنون خیلی دیر است.

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۲۷۰ • نامبر: ۸۸۹۲۵۴۶۷ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۹ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز
تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: مصیم
تلفن: ۴۴۵۲۳۲۷۵

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه ۸ شهریور ۱۴۰۱ • ۲ صفر ۱۴۴۴ • ۳۰ آگوست ۲۰۲۲ • سال بیستیم • شماره ۴۳۶۲ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۵ • اذان مغرب ۵:۳۲ • ۱۹:۵۳ اذان صبح فردا ۵:۰۸ • طلوع آفتاب ۶:۳۵

دست‌ها روی شاتر باشد



قادر باستانی

پژوهشگر علوم ارتباطات اجتماعی

اگر یادتان باشد، قدیم در دوربین‌های عکاسی، با فشردن دکمه شاتر، عکس می‌گرفتیم. در موبایل‌ها، «شاتر» دایره‌ای است که با لمس آن، تصویر و فیلم ضبط می‌شود. در این روزگار سخت، دکمه شاتر به ما شهروندان یک‌لایقا که صدایمان به جایی نمی‌رسد، قدرتی استثنائی بخشیده است. در طول روز، همه ما شاهد وقایع و اتفاقاتی در کوچه و خیابان شهر هستیم. در ترافیک اتوبان می‌بینیم جوانی قمه‌به‌دست، در ماشینی را باز می‌کند و با خشونت هرچه تمام، زن راننده بی‌نوا را تهدید می‌کند و به زور موبایل و طلایش را در روز روشن جلوی چشم همه به سرقت می‌برد. دکمه شاتر را فشار می‌دهیم و صحنه را در موبایل‌مان ضبط می‌کنیم. با پخش صحنه سرسرت در فضای مجازی، پلیس به‌سرعت دزد را دستگیر می‌کند. معلوم می‌شود سارق بی‌رحم تا حالا از ده‌ها نفر به همین ترتیب سرقت کرده اما رسانه‌ای نشده است. این دکمه شاتر دوربین موبایل قدرتی به ما شهروندان بخشیده که می‌توانیم ناهنجاری‌ها، رشتتی‌ها و پلشتی‌های اطرافمان را گزارش کنیم و انتظار کم‌درآمد و متوسط را تحت تأثیر قرار داده است. رتق وفتق خرچ خانواده سخت شده و این امر نرخ سرقت‌های جزئی، زورگیری و خفت‌گیری را بالا برده است.

تجربه شخصی من آن است که در ۲۰ سال گذشته دست‌کم هشت بار مورد سرقت واقع شده‌ام و گزارش آن به پلیس، هیچ فایده‌ای برابم نداشته است؛ تا جایی که چندی پیش، وسایل موجود در ماشینِ سperm را در روز روشن و جلو منزل دزد برد و من اصلا به پلیس اطلاع ندادم؛ چون فقط وقتیتم تلف می‌شد و نتیجه آن را می‌دانستم. یک بار کیف حاوی مدارک و اسناد و چک را از ماشینم سرقت کردند؛ دو روز علاف بودم که بتوانم شکایتم را ثبت کنم. کلانتری محل می‌گفت باید دقیقا بدانی کیفتان در کجا سرقت شده‌ت تا در حوزه همان کلانتری ثبت شکایت کنی. من نمی‌دانستم در طول روز که چند جا رفته بودم، کجا کیف را از صندوق عقب ماشین دزدیده‌اند. لابد کلانتری‌ها در برابر افزایش سرقت در حوزه استحفاظی خود مؤاخذه

پرنده آبی

پایان یک کاربر

وقتی اخبار جهان را درباره زنان ایران مرور می‌کنیم، علاوه بر انعکاس حضور زنان در ورزشگاه‌های فوتبال به اجبار فیفا، چند خبر دیگر نیز توجه‌ها را جلب می‌کند؛ برنده‌شدن تیم والیبالی‌زان ایران، تلاش و مبارزه زنان برای حق طلاق، محدودیت‌های جدید بر سر حجاب و همین‌طور یک گزارش درباره «سحر تبر» یا به قول میروز «آنجلینا جولی زامبی».

در این گزارش که چند روز پیش منتشر شده است، استیون وایت درباره راز و رمز و آشکار و پدیدشدن کاربر این اکانث اینستاگرام نوشته است.

نام «فاطمه خویش‌وند» برای کمتر کسی شناخته‌شده بود اما اکثر کاربران ایرانی اینستاگرام «سحر تبر» را دنبال می‌کردند و بیش از ۵۰۰ هزار دنبال‌کننده داشت. دختر جوانی که آرزوی شهرت داشت اما هرگز فکر نمی‌کرد این شهرت او را روانه زندان کند. به گزارش رسانه‌های ایرانی، سحر تبر در مهر ۱۳۹۸ بازداشت شد و دراین‌باره نوشته شد: «فاطمه خ، مشهور به سحر تبر که به واسطه عمل‌های متعدد زیبایی و گریم‌های عجیب، اقدام به جذب فالوور در حساب اینستاگرام خود می‌کرد، پس از ارسال پیام‌های متعدد مردمی به سامانه دادرسی ارشاد و درخواست پیگیری،

به دستور دادرسی ارشاد تهران بازداشت شد». حالا پس از حدود سه سال و در یک گزارش خارجی آمده است: «فاطمه خیش‌وند، پس از آزادی از زندان به دلیل انتشار تصاویر جعلی از خود، گفته است دیگر اکانث اینستاگرام نخواهد داشت». از اواخر آذر ۱۳۹۹ که خبر آزادی «فاطمه خیش‌وند» منتشر شده، از او دیگر اطلاعی منتشر نشده است. حالا در این گزارش این پرسش مطرح شده که آیا او برای دوری از دردسر خود را مخفی کرده و اکنون فقط می‌خواهد یک زندگی آرام داشته باشد؟ و این بی‌خبری این سؤال را ایجاد کرده است که آیا فاطمه اکنون برای اینکه دوباره کسی را ناراحت نکند، خود را همچنان دور از نظر قرار داده است؟ هرچند خود او پس از ۱۴ ماه حبس گفته است: «مطمئنم دیگر حتی اینستاگرام را روی تلفنم نصب نخواهم کرد، چه برسد به اینکه یک صفحه داشته باشم».

در گزارش میروز آمده است: «سحر تبر یکی از کاربران اینستاگرام بود که با انتشار سلفی‌های ترسناک



• ساختمان‌های نیمه‌تمام جزیره کیش که در ابتدا با دریافت وام‌های میلیاردی و سرمایه مردم شروع به کار کرده‌اند، پس از مدتی رها شده و مردم نه صاحب ملکی شده‌اند و نه به سرمایه‌شان رسیده‌اند. عکس:ملیحه ذاکر ضوی، مهر

دغدغه‌های طبیعیانه

بحران پزشکی در ایران



عبدالرضا ناصرمقدسی متخصص مغز و اعصاب

آن قدر آتش بحران پزشکی در ایران شور شده که حتی صدای آتهایی که زمانی به این قشر زحمتکش تهمت می‌زدند نیز درآمده است. حالا از گوشه و کنار می‌توان صداهایی را شنید که نگران وضعیت درمان و سلامت مردم شده‌اند. بانگی که البته به نظر می‌رسد مدت‌ها بعد از مرگ شهربا بلند شده است. طبق آمار بیان‌شده از سوی ریاست محترم نظام پزشکی امسال برای جراحی قلب که نیازمند ۱۸ نفر بوده، هیچ‌کس ثبت‌نام نکرده است و در رشته بسیار مهم جراحی اطفال فقط دو نفر فارغ‌التحصیل داشته‌ایم. این را اضافه کنید به حجم بالای پزشکیانی که از ایران خارج می‌شوند و کیفیت بسیار پایین دانشجویانی که به مدد سهمیه‌های بسیار وارد این رشته می‌شوند. نتیجه چیزی نخواهد بود جز فاجعه‌های بسیار بزرگ در سیستم درمان این کشور. وقتی روز و شب به پزشکان و کادر درمان اهانت می‌شود، حقوق آنها پامال می‌شود، دریافتی‌های آنها اندک و بسیار دیر صورت می‌گیرد، قشر بزرگی از آنها در معیشت روزانه خود مشکل دارند و سازمان مالیاتی کشور فقط دنبال این است که کدام پزشک دستگاه بوز ندارد، وقتی هر روز خبری مبنی بر ضرب‌وجرح یک پزشک منتشر می‌شود، نباید جز این را نیز انتظار داشت. کسی که حرمتش پایمال می‌شود، چرا و به چه امیدی در این کشور بماند؟ معلوم است که می‌گذارد و می‌رود. وقتی می‌بینیم که نظام بهداشت و درمان ما به جای حل این موضوع و بهترکردن شرایط معیشتی و زندگی پزشکان، سهمیه‌ها را تا حد انفجار بالا می‌برد؛ به‌طوری‌که هر کسی بتواند بر کرسی دانشجویی پزشکی بنشیند، بی‌توجه به اینکه آیا اصلا چنین فردی لیاقت و توان گذراندن چنین رشته‌ای را دارد یا خیر، مشخص است که نتیجه کار چه خواهد شد. در سیستم‌های دانشگاهی نه‌تنها بسیار نگران کیفیت دانشجویانی هستیم که وارد مقاطع عمومی و تخصصی می‌شوند، بلکه اکنون با معضل بزرگ‌تری نیز روبه‌رو هستیم. حجم زیادی از پزشکسانی که در دو سال گذشته ایران را ترک کرده‌اند، شامل اعضای هیئت علمی‌ای هستند که هریک تجربه‌ای گران‌بها از تحقیق و تدریس و درمان داشته‌اند. متأسفانه در جایگزینی این افراد ارزشمند نیز مانند بسیاری دیگر از موارد، سهمیه‌ها دخیل بوده و آنچه مورد ارزیابی قرار نمی‌گیرد، توانایی و صلاحیت علمی و آموزشی افراد است. کاملا مشخص است که در انتها چه چیزی از سیستم درمان ایران باقی خواهد ماند. کسانی که منصرف می‌شوند، مردم هستند و کسانی که مسئول این وضعیت اسفناک هستند، مسئولانی هستند که بدون تفکر و بدون لحاظکردن ملزومات این کشور چنین وضعیتی را به وجود آورده‌اند. درست است که راه‌حل این مشکل با انبوه دیگر مشکلات مملکت ما گره خورده، اما به نظر می‌رسد تخریب هدفمند و اصطلاحا سیستماتیک پزشکان یکی از مهم‌ترین عوامل چنین فاجعه‌ای است. متأسفانه خیلی زود رشادتها و تلاش‌های کادر درمان در دوران پاندمی‌های کرونا فراموش شده است. اگر در آن زمان این کادر درمان بودند که بدون حمایت‌های سیستم‌های ذی‌ربط و با کمترین امکانات در برابر موج‌های کشنده کرونا ایستادند و متأسفانه بسیاری نیز به درجه رفیع شهادت نائل شدند، اما به نظر می‌رسد که با شرایط کنونی اگر بار دیگر با چنین معضلات درمانی روبه‌رو شویم، دیگر سد بازدارنده‌ای وجود نداشته و سیل همه را با هم خواهد برد. اینکه چگونه می‌توان چنین ساختار منزلقی را حفظ کرد، کار بسیار مشکلی است. اگر سیاست‌گذاران و مسئولان امر به فکر نباشند، همین بنای موجود نیز به‌زودی فرو خواهد ریخت.

تماشاگر

سلفی با خود



رضا صدیق

از هجرت شناخت حاصل می‌شود و این درست نقطه روبه‌روی معنای سفر است؛ همان که حاصلش خوی توریستی است. سفر بُعدی توریستی دارد و توریست در فرهنگ مدرن یعنی فردی خالی از ایده که با سمبل‌های محیطی که در آن ورود کرده «سلفی» می‌گیرد. همین بُعد نیز او را از اندیشه یا فهم موقعیت بازمی‌دارد و به یک ابزار صنعتی و کلای اقتصادی تقلیل می‌دهد؛ یعنی یک موقعیت کاملا کارت‌بستانی. در همین نقطه است که تفاوت چشمگیری توریست با مهاجر آشکار می‌شود؛ فردی که هجرت می‌کند از جاذبه‌های موقعیت، به زیست در لایه‌های موقعیت تغییر موضع می‌دهد. او از عکس جدا و به موقعیت عکس راه می‌یابد. درچه دوربین مهاجر نه منظر «سلفی» که به شکل تماشاگری است جوینده در موقعیت با فهم مختصات خویش در محیط، مهاجری که به بُعد هجرت نرسد، همان توریست مادام‌العمری است که در وضعیت «سلفی» گرفتار آمده است. هجرت تا سفر در همین شکاف از هم مجزا می‌شوند. مهاجر کاشف وضعیت متزلزل دنیاست و مسافر بخشی از شاهدمتال تزلزل دنیا. هجرت، شکلی از خودشناسی است. آنکه مهاجر خویش است، از بُعد خویشیت خارج می‌شود و به کشف بی‌خویشی خواهد رسید. خطر اما آنجاست که با تعالیم دنیای مدرن به خویش سفر کنی و در خود چون توریستی «سلفی» بگیری شوی؛ یا به عبارتی، به کارت‌بستانی از درون قانع و در وصف خودارضاگرانه‌اش گرفتار شوی. این وضعیت همان موقعیت کاذبی است که عرفان‌های نود در اشکال متفاوت و آپارتمانی یا همان شخصیت توریستی ایجاد کرده‌اند. عرفان‌های مجازی که از شخص توریستی ذوق‌زده می‌سازد که از کشف موقعیت عاجز است و از شهود خویش خالی، از فرد کالایی با برجسب عرفان می‌سازد و او را ابزار اقتصادی و «سلفی»بگیر کنبی به نام عرفان می‌کند؛ شباهت بسیاری است بین توریست در خویش با شخصی در شهرسازی، هر دو خالی از ایده و در وهم وضعیت خوش گرفتار. این موقعیت در فهم مهاجرت و سفر (توریست) نهفته است. آنکه عزم شناخت خویش می‌کند، هجرت‌کننده‌ای است کنده از خویش و آنکه توریستِ خویش می‌شود، کالایی است در جهت عدم شناخت و بخشی از مناسبات دنیای جدید. هجرت تئید در رنج و درد است و مسافرت توریسمی آغشته به هیجان و هیاهو. تفاوت است میان آن که در خود هجرت کرده و به خود می‌پیچد، با آن که به خویش سفر کرده و در هیجان این سفر خاطره می‌سازد. اولی تو را از تصویر خالی می‌کند و دومی از تو ویرتینی می‌سازد با شکلک‌های خاطره‌ساز. همچون مهاجرانی که در بعد بیرونی، پس از سال‌ها هجرت به جغرافیایی تازه، هنوز توریست‌هایی ذوق‌زده‌اند، بدون شناخت جغرافیایی که در آن زیست می‌کنند یا شناخت خود در مواجهه با آنچه برایشان رخ می‌دهد.

^[1] آن قدر آتش بحران پزشکی در ایران شور شده که حتی صدای آتهایی که زمانی به این قشر زحمتکش تهمت می‌زدند نیز درآمده است

^[2] آن قدر آتش بحران پزشکی در ایران شور شده که حتی صدای آتهایی که زمانی به این قشر زحمتکش تهمت می‌زدند نیز درآمده است